

Analysis of the Political Power of the Prophet of Islam (PBUH) in Mecca

Najafali Gholami

*Assistant Professor, Kharazmi University; and a member of the political studies association, Tehran, Iran.
n.gholami@khu.ac.ir*

Abstract

The aim of the present research is to examine the political power of the Prophet of Islam (PBUH) during his mission in Mecca. The research is based on the hypothesis that the Prophet, from the early days of his mission until his last days in Mecca, was on the path of creating and consolidating a glorious power and authority to promote and institutionalize the religion of Islam and its moral virtues. The presentation of Islam and the placement of the condition of accepting the guardianship of the Prophet by non-Muslims, the use of tribal power on the path of Islam, employing influential individuals and powerful figures in the mission path, and attracting and utilizing the power of various factions such as Quraish and Adnanites indicate his unique view on power. This research examines the realistic view of the Prophet of Islam on power. The research issue is analyzed not from the perspective of the legitimacy of the Prophet's power but rather from the perspective of the Prophet as a human being and an ordinary human who had to produce the necessary power to achieve a sacred goal. The research method is descriptive-analytical, and the results show that firstly, the Prophet's view of power and its production was not pessimistic; secondly, power was a tool for the Prophet to achieve high and lofty goals, and in itself, power had no value for him; thirdly, the Prophet had his principles and foundations for achieving power, including never using unethical means to achieve power.

Keywords: Prophet of Islam (PBUH), Mecca, Political Power, Arabs, Tribal System.

Received: 2023-04-09 ; **Received in revised form:** 2023-06-02 ; **Accepted:** 2023-07-12 ; **Published online:** 2023-09-24

<https://doi.org/10.22034/SM.2024.1971494.1954>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



تحلیل قدرت سیاسی پیامبر اسلام(ص) در مکه

نجفعلی غلامی

استادیار، دانشگاه خوارزمی؛ و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، تهران، ایران. n.gholami@khu.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی قدرت سیاسی پیامبر اسلام(ص) در دوران رسالت ایشان در مکه است. پژوهش بر این فرضیه استوار است که پیامبر از اولین روزهای آغاز رسالت خود تا واپسین روزهای حضورشان در مکه، در مسیر تولید و تثبیت یک قدرت و اقتدار شکوهمند، جهت ترویج و نهادینه کردن دین اسلام و فضایل اخلاقی بودند. نوع ارائه اسلام و قرار دادن شرط پذیرش ولایت حضرت توسط نومسلمانان، استفاده از قدرت عشیره‌ای در مسیر اسلام، به خدمت گرفتن افراد صاحب نفوذ و دارای قدرت در مسیر رسالت و جذب و استفاده از قدرت جناح‌های مختلف اعم از قحطانیان و عدنانیان، حاکی از نگاه ویژه ایشان به قدرت است. در این پژوهش نگاه واقع‌گرایانه پیامبر اسلام(ص) به قدرت بررسی شده و مسأله پژوهش نه از نظر مشروعیت قدرت پیامبر(ص)، بلکه از منظر پیامبر(ص) به عنوان یک انسان و بشر عادی تحلیل می‌شود که برای رسیدن به یک هدف مقدس، باید قدرت مورد نیاز خود را تولید نماید. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که اولاً، نگاه پیامبر اسلام(ص) به قدرت و تولید آن منفی نبود؛ ثانیاً قدرت برای پیامبر(ص) یک ابزار بود، برای رسیدن به اهداف بالا و والا و فی‌نفسه، قدرت برای ایشان هیچ‌گونه ارزشی نداشت؛ ثالثاً، پیامبر(ص) برای رسیدن به قدرت و تولید اقتدار، دارای اصول و مبانی خاص خود بود، از جمله اینکه برای رسیدن به قدرت، هیچ‌گاه از ابزار غیراخلاقی استفاده نکرد.

واژه‌های کلیدی: پیامبر اسلام(ص)، مکه، قدرت سیاسی، اعراب، نظام قبیلگی.

استناد به این مقاله: غلامی، نجفعلی (۱۴۰۲). تحلیل قدرت سیاسی پیامبر اسلام(ص) در مکه. *سیاست متعالیه*، ۱۱(۳): ۱۵۳-۱۷۲.

<https://doi.org/10.22034/SM.2024.1971494.1954>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۰؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۳/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

برخی مفاهیم و واژگان، به جهت برداشت‌های خاص و مشخصی که در عرف جامعه از آن دارد، چنان دچار فهم‌یافتگی عرفی می‌شوند که وجوه مثبت آن مفاهیم، به ورطه فراموشی و واپس‌زدگی گرفتار می‌گردد. مفهوم «قدرت‌طلبی» از جمله این مفاهیم است که در عرصه برداشت عرفی، وجوه منفی آن بر داده‌های مثبت این مفهوم سایه افکنده و این مفهوم را از پایه دچار اشتباه در برداشت نموده است. براساس همین تلقی نادرست و برداشت غلط از مفهوم «قدرت‌طلبی»، بسیاری مخصوصاً در گفتمان و رهیافت دینی و شریعت‌محور، کسب قدرت سیاسی و قدرت‌طلب بودن را نه یک فضیلت، بلکه یک رذیلت و رفتار غیراخلاقی برمی‌شمارند. مسأله پژوهش حاضر بررسی رابطه پیامبر اسلام (ص) با پدیده «قدرت سیاسی» در طول رسالت بزرگ آن حضرت در مکه است. طبیعتاً شخصیت اصلی پیامبر اسلام (ص) در قالب یک مصلح اجتماعی جهانی، نمود و ظهور دارد و هویت اصلی شخصیت پیامبر (ص) مبتنی بر یک معنویت اصیل است که به دنبال نهادینه کردن این معنویت در سراسر گیتی است.

اما باید اذعان نمود که این سیر معنوی و تلاش پیامبر اسلام (ص) برای گسترش معنویت، هیچ‌گونه تضاد و تمناعی با تولید و کسب قدرت سیاسی ندارد و چه بسا برای تحقق آن هدف بزرگ، یعنی گسترش و بسط معنویت، نیاز مبرم و اساسی به قدرت سیاسی، امری اجتناب‌ناپذیر و قطعی است. بنابراین، در این پژوهش باید سویه‌های رابطه بین اصلاح‌طلبی اجتماعی پیامبر اسلام (ص) و مقوله قدرت سیاسی روشن و منقح گردد و به ابهامات و شبهات این بحث، پاسخ کافی و مکفی داده شود.

سؤالات اساسی و اصلی پژوهش این است که آیا می‌توان پیامبر اسلام را قدرت‌خواه دانست؟ آیا می‌توان حضرت رسول اکرم را شخصیتی معرفی کرد که از ابتداء رسالت خویش، به دنبال کسب قدرت سیاسی بوده است؟ آیا نسبت «به دنبال قدرت بودن» به پیامبر اسلام (ص) امری موهوم، مذموم و نکوهیده است؟ یا مسئله‌ای واقعی، محبوب و پسندیده؟ در اینجا باید این نکته را مورد تأکید قرار داد که موضوع اصلی این پژوهش تحلیل واقع‌گرایانه و رئالیستی از رفتار سیاسی پیامبر اسلام (ص) است. پیامبر (ص) از آن جهت که ولی خداست، دارای مشروعیت الهی نیز است و بر مردم، ولایت و سرپرستی دارد. بنابراین، مردم مؤظف به اطاعت از ایشان هستند، چه اینکه قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب: ۳۶).

علامه طباطبایی ذیل تفسیر این آیه شریفه می‌نویسد: «رسول خدا به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده است»، در شأنی از شئون بندگان دخل و تصرف می‌کند. همچنان که امثال آیه «التَّيَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

أَنْفُسِهِمْ» از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام قرار داده [است]، خیر می‌دهد؛ و به حکم آیه مذکور، قضای رسول‌الله قضای خدا هم است، زیرا خداوند قرار دهنده ولایت برای رسول خویش است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۶، ص ۴۸۱).

موضوع اصلی این پژوهش تحلیل منشاء مشروعیت قدرت پیامبر اسلام نیست. پیامبر به واسطه ولایت الهی بر مردم واجب الاطاعه بود و مردم در مقابل پیامبر صاحب قدرتی نبودند، وجه مهم و نوآوری پژوهش حاضر بر این دیدگاه است که این قدرت فعلیت نداشت، تا اینکه پیامبر در قالب روابط انسانی و قواعد زمینی مأمور شد تا این قدرت را به فعلیت برساند و مردم را منقاد و مطاع خویش نماید. با دقت عمیق‌تر درمی‌یابیم که کنش و واکنش‌های پیامبر اسلام از ابتدای رسالت، در ارتباط عمیق با مقوله قدرت است.

به بیان دیگر، این پژوهش، تحلیل عمل‌گرایانه رفتار پیامبر اسلام به قدرت سیاسی را مورد توجه قرار داده است؛ زیرا بر سر اینکه قدرت پیامبر مشروعیت الهی دارد، زیاد بحث شده، اما اینکه پیامبر قدم به قدم، با نقشه و برنامه‌ریزی و تدبیر، قدرت را تولید کرده، کم‌تر مورد توجه و مباحثه قرار گرفته است. در این پژوهش شخصیت پیامبر فارق از اینکه مبعوث از طرف خداست، به عنوان یک بشر عادی که تلاش می‌کند، تولید قدرت و اقتدار کند و قدرتمند شود، تحلیل شده است. دراصل، وقتی رفتارشناسی عمل‌گرایانه پیامبر مورد دقت و کنکاش قرار می‌گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که ایشان، شب و روز خود را به مدت سیزده سال در مکه می‌گذارد تا بتواند تولید و کسب قدرت سیاسی کند و اتفاقاً موفق هم می‌شود؛ چنانکه نتیجه این تلاش و مجاهده سیزده ساله تأسیس دولت و حکومت اسلامی قدرتمند در مدینه است. در مقابل، کسانی می‌خواهند با تمسک به حدیث «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» اینگونه القاء کنند که طالب قدرت بودن نزد پیامبر مذموم است و اگر کسی بگوید پیامبر اسلام قدرت طلب بوده است، می‌گویند، این نسبت از ساحت پیامبر دور است؛ حال آنکه پیامبر واقعاً قدرت طلب به معنای مثبت آن بوده است و اصولاً مؤمن و جامعه ایمانی باید طالب و تولیدکننده قدرت باشد. بنابراین، به چالش کشیدن نگاه مرسوم به ساحت پیامبر و ارائه یک نگاه واقع‌گرایانه به قدرت در اندیشه پیامبر، نمود جدید و نوآوری پژوهش حاضر است.

علت اصلی هجرت مسلمانان به حبشه و به جان خریدن این همه سختی و خطر، فقدان قدرت محافظ در مکه بود. همچنین وقتی پیامبر موفق شد، قدرت عشیره خود را در خدمت اسلام قرار دهد، مشرکان قریش با طراحی محاصره اقتصادی در شعب ابی‌طالب، درصدد شکستن این قدرت برآمدند. افزون‌بر آن، هنگامی که پیامبر دو حامی قدرت خود، یعنی ابوطالب و خدیجه را از دست داد، درصدد هجرت از مکه برآمد. همچنین، یکی از اهداف مهم پیامبر در پیمان با اهل یثرب استفاده از قدرت آنان بود؛ لذا در مذاکرات عقبه

اول و دوم، پیامبر تأکید نمود که آنان از اسلام حمایت عملی نمایند. بنابراین، کاملاً مشخص است که مقوله کسب قدرت در رفتار سیاسی پیامبر امری محرز و مشخص است. البته باید به این نکته مهم و حیاتی توجه تام و تمام نمود که جنس قدرت سیاسی پیامبر و نوع کسب این قدرت، از رویه مرسوم و معهود آن زمان، کاملاً متفاوت بود. به عبارت روشن‌تر، حضرت رسول به عنوان یک شخصیت برگزیده از طرف خداوند، نگاه اصالی به قدرت نداشت؛ بلکه او قدرت را از منظر آلی تحلیل می‌کرد و آن را ابزاری بر وصول به نتایج عالی و رساندن انسان به نقطه اوج تعالی می‌دانست. بنابراین، بسیار خطا و پر اشتباه است که تولید قدرت سیاسی توسط پیامبر را تا سطح عوامانه تقلیل داد و او را یک عارف مسلح دانست که به دنبال تحقق اهداف برتر و بهتر است؛ کما اینکه این خبط و خطا از برخی رخ داده است، که در قسمت دوم پژوهش بدان پرداخته خواهد شد.

فرضیه اصلی پژوهش این است که، اولاً پیامبر اسلام از بدو شروع نهضت و رسالت خود به دنبال کسب و تصاحب قدرت سیاسی بود و کنش و واکنش پیامبر به مدت سیزده سال در مکه، معطوف به کسب قدرت بود. ثانیاً آن حضرت به قدرت سیاسی هم به لحاظ ابزار کسب و تولید قدرت و هم از منظر اهداف و مقاصد قداست بخشید و آن را قدسی نمود.

۲. تحلیل ضرورت نیاز دین و انبیاء الهی به قدرت سیاسی

پیرامون لزوم و ضرورت نیاز دین و انبیاء الهی به حاکمیت و قدرت سیاسی در میان روشنفکران و دین‌پژوهان معاصر، دو نظریه کاملاً متفاوت وجود دارد. گروهی با تحت تأثیر قرار گرفتن در فضای سکولاریسم مسیحیت معتقد به انفکاک رابطه بین دین و پیامبران الهی از قدرت، سیاست و حکومت هستند و در مقابل، طیف وسیعی از اندیشمندان دین‌پژوه تأکید می‌کنند که یک رابطه عمیق و ناگسستی بین دین، قدرت، سیاست و حاکمیت وجود دارد.

در اندیشه توحیدی ملهم از مدرسه و مکتب مترقی اهل بیت(ع)، سیاست‌گذار تام و مطلق در نظام آفرینش و صاحب اصلی قدرت و تفویض‌کننده آن، خداوند متعال است و از آنجا که قانون حاکم بر نظام هستی، قانون علیت و سبب و مسبب است، خداوند هدایت جامعه انسانی را به پیامبران برگزیده و انبیا است و قطعاً هدایت جامعه انسانی باید از ابعاد مختلف مورد نظر و عنایت باشد، تا نتیجه نهایی حاصل گردد. بر همین اساس پیامبران باید متولی ابعاد مختلف زندگی بشر اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشند تا بتوانند، یک برنامه اتم و اکمل را برای انسان ایجاد و محقق سازند. این فرایند قطعاً و بلاشک نیازمند یک حاکمیت منسجم و ساختارمند و یک سازماندهی قدرتمند و منظم است. به عبارت دیگر می‌توان گفت،

نیاز دین و انبیاء الهی به قدرت سیاسی از اهداف میان مدت دین است، که در مسیر تحقق هدف عالی و نهایی که همان معرفت تام و تمام به حق تعالی است، قرار می‌گیرد.

امام خمینی در این زمینه می‌فرماید: «انبیاء، شغلشان سیاست است. دیانت، همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و به صراط مستقیم می‌رساند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ص ۴۳۳). یکی از مسائلی که دین و انبیاء الهی در مسیر رسالت خود به آن مبتلاء هستند، سنگ اندازی و مانع تراشی جریان‌های باطل، معاند و رقیب است که تقابل این دو جریان همواره وجود خواهد داشت. بنابراین، با وجود این وضعیت، سؤال مطرح می‌شود که آیا در چنین شرایطی، اصولاً بدون قدرت سیاسی، دین و انبیاء الهی توان مقابله و مبارزه با جریان رقیب را خواهند داشت؟ در نتیجه می‌توان گفت، ضرورت نیاز دین به قدرت سیاسی، از قضایی است که تصورش باعث تصدیق آن خواهد شد.

۳. ساحت و ساخت قدرت در مکه، ابزارها و راهبردها

نگاه پیامبر اسلام به مقوله قدرت و کنش‌های تولید قدرت توسط پیامبر یک فرایند خطی در طول بیست‌وسه سال دعوت و رسالت آن حضرت بود و نمی‌توان گفت که پیامبر در مقطعی اصلاً به فکر قدرت نبوده و در مقطع دیگری بوده است. اما با تأمل و تعمق عمیق در دو دوران مکه و مدینه در رسالت نبی مکرم اسلام، می‌توان گفت که جنس قدرت‌خواهی و تولید قدرت در مکه با دوران مدینه تفاوت اساسی و بنیادین دارد. از آنجایی که موضوع این پژوهش تبیین جایگاه قدرت در دوران مکه است، از بیان پیرامون ساحت و جنس قدرت در دوران مدینه تحفظ می‌شود و تنها دوران مکه بررسی خواهد شد. تفاوت اصلی و ماهوی نگاه پیامبر اسلام به مقوله قدرت در مکه و مدینه در این است که حضرت در مکه، به دنبال ایجاد و تحقق ساختارهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری قدرت بود، تا بتواند یک سازمان منسجم، منظم، ساختارمند و قدرتمند را ایجاد کند. در نتیجه، در مکه نماد و نمود قدرت کم‌تر مشاهده می‌شود. با این احوال، در ادامه به برخی راهبردها و ابزارهای پیامبر در تولید قدرت در مکه اشاره می‌گردد.

۳-۱. ارائه پذیرش اسلام در قالب گفتمان سیاسی و معطوف به قدرت

اگر رسالت پیامبر به مثابه یک گفتمان جدید در نظر گرفته شود، دال مرکزی دعوت پیامبر، قبول ولایت اسلام و اطاعت‌پذیری از ولی خدا بود. به بیان دیگر، هر کسی که مسلمان بشود، باید اختیار و قدرت خود را در اختیار پیامبر قرار بدهد. اگرچه ترک بت‌پرستی، اعتقاد به توحید و سایر مبانی ایمانی و اصلاح مسائل رفتاری، بسیار پر اهمیت و حیاتی بود؛ اما اگر ولایت‌پذیری مورد قبول واقع نمی‌شد، ایمان و تسلیم واقعی

تحقق پیدا نمی‌کرد. برای اثبات این ادعا باید به این واقعیت توجه کرد، محیطی که پیامبر اسلام در آنجا مبعوث شد، محیط کفر مطلق، بی‌ایمانی، بی‌دینی و لامذهبی نبود؛ به این سبب که اصولاً قریش از نسل حضرت ابراهیم بودند، پس نمی‌توانستند منکر خدا و دین و مذهب شوند. علاوه بر آن، شواهد تاریخی حاکی از آن است که اصولاً مکه یک شهر مذهبی بود و خدا و عبادت او در این شهر جریان داشت، اگرچه دچار شرک، برخی خرافات و مطالب بی‌اساس و بی‌پایه شده بود. به‌طور مثال، هنگامی که کعب بن اشرف که از شاعران هجوگو علیه پیامبر و مسلمانان بود، زمانی که در مکه نزد ابوسفیان رفت، ابوسفیان به او گفت: «آیا نزد خداوند دین ما بهتر است یا دین محمد؟ به نظر تو کدام یک از ما بر هدایت الهی هستیم و به حق نزدیک‌تر؟» (ابن هشام، بی‌تا: ج ۲، ص ۵۶۵).

همچنین در مناظره‌ای که بین پیامبر اسلام و عبدالله ابن الزبیری که از مخالفان سر سخت پیامبر بود شکل گرفت، ابن زبیری استدلال می‌کند که قریش صاحب دین و شریعت است و دین محمد با تفسیرهای خاص خود، قصد از بین بردن آن را دارد؛ تا حدی که ادعا می‌کند این دین جدید برای یهودیت و مسیحیت نیز خطرناک است (ابن هشام، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۵۹). در روایت دیگر بیان می‌شود، هنگامی که پیامبر در کعبه در حال طواف بود، اسود بن عبدالمطرب، ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل با پیامبر به محاجه پرداختند و به پیامبر پیشنهاد دادند که ما دین و خدای تو را می‌پرستیم و تو هم دین و خدای ما را پرستش کن و در ظاهر این گونه الفاء می‌کردند که ما خود را در معرض خدای تو قرار می‌دهیم و تو هم خود را در معرض خدای ما قرار ده؛ بدین ترتیب، ممکن است ما خدای تو را قبول کنیم و شاید هم نظر تو در مورد خدای ما تغییر کرد؛ اما هدف اصلی آنان وقت‌کشی کردن و گرفتن فرصت از پیامبر بود. در حقیقت آنان به دنبال کنترل نفوذ قدرت پیامبر بودند، که سوره مبارکه کافرون نازل شد و پیامبر را از عبادت دین و خدای کافران منع نمود و در پایان سوره فرمود: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ لَكُمْ» (ابن هشام، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۶۲).

بنابراین، به وضوح روشن است که دعوی اصلی قریش با پیامبر بر سر داشتن دین و اعتقاد به خدا نبود، چه اینکه آنان خود را صاحب دین و معتقد به خدا می‌دانستند؛ بلکه نزاع اصلی بر سر نوع تفسیری بود که پیامبر از اسلام ارائه می‌کرد؛ زیرا آنان باید کلیه قدرت و اختیار خود را تحت فرمان پیامبر قرار می‌دادند و همه مناصب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود را منوط به تصمیم‌گیری پیامبر لحاظ می‌کردند. لذا آنها این امر را بسیار سخت، عجیب و غیرقابل باور می‌دانستند و اگر کسی اسلام را قبول می‌کرد و اختیار خود را به پیامبر می‌داد، می‌گفتند، محمد او را سحر نموده است. همچنین، هنگامی که پیامبر از آنان می‌خواست که قدرت خود را به ایشان واگذار کنند، این امر آنقدر غیرمنتظره بود که می‌گفتند محمد دیوانه شده است که از ما می‌خواهد

قدرت خود را به او واگذار کنیم. با توجه به این شرایط بود که قرآن کریم در سوره صافات، به این واقعیت اشاره می‌کند: «انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون* و يقولون اننا لثاركو آلہتنا لشاعر مجنون» (صافات: ۳۵-۳۶). در آیه دیگری نیز پیامبر به مشرکان یادآوری می‌کند که اگر ادعا می‌کنید خداوند را دوست دارید از من تبعیت کنید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱). بنابراین، قریش با دعوت پیامبر به پرستش خدا و احکام الهی به صورت عادی، مشکلی نداشتند، چه اینکه خود نیز اهل حج، طواف، قربانی کردن و... بودند، بلکه با عبودیتی که پیامبر مطرح می‌کرد مشکل داشتند؛ چراکه می‌بایست خود را مسلوب الاختیار کنند و قدرت خود را به پیامبر واگذار نمایند.

بنابر شواهد متقن تاریخی، ابوجهل که اولین و بزرگ‌ترین دشمن پیامبر بود و تا جان در بدن داشت از هیچ توطئه‌ای فروگذار نکرد (ابن سعد، ۱۹۶۰م: ج ۱، ص ۲۲۱)، دعوا و نزاع اصلی قریش با پیامبر را بر سر قدرت سیاسی می‌دانست. در روایتی مطرح است که اخنس بن شریق از ابوجهل نظرش را پیرامون پیامبر می‌پرسد و او می‌گوید: محمد راستگو است و به یقین دروغ نمی‌گوید، اما اگر همه منصب‌ها مانند لواء (پرچم‌داری) سقایت، خدمت به حجاج و از همه مهم‌تر نبوت در بنی قصی (اشاره به اجداد بنی هاشم) باشد، دیگر برای سایر طوائف چه می‌ماند!! (طبری، ۱۴۰۸ق: ج ۷، ص ۱۱۶). بی‌شک ابوجهل به اتفاق همه مورخین، رفتار پیامبر را اقدامی برای سروری قریش می‌پنداشت و نتیجه قبول نبوت پیامبر را کاهش قدرت دیگر اشراف مکه از جمله خودش می‌دانست (واقلدی، ۱۹۶۶م: ج ۱، ص ۳۰) و البته پیامبر به دنبال قدرت برتر بود؛ اما نه به جهت بالا بردن قبیله و عشیره خود، بلکه هدف او از این برتری طلبی، یک هدف بزرگ الهی-انسانی بود و درک این مسائل برای شخصی همانند ابوجهل از محالات محسوب می‌شود.

مقام معظم رهبری نیز به این واقعیت اشاره دارند و می‌فرمایند: «لا اله الا الله» صرفاً یک مسئله اعتقادی محض نیست. دولت اسلامی که در مدینه محقق شد، ناشی از لا اله الا الله است؛ یعنی حکومت جزء به دست خدای متعال و مبعوثین خدا در ادیان الهی معنی ندارد و برای همین به مجردی که پیامبر فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، صاحبان زر و زور در همان محیط محدود و کوچک مکه در مقابل او صف‌آزایی کردند» (۱۳۹۷/۱/۲۵).

۲-۳. استخدام قدرت عشیره‌ای در خدمت انقلاب و نهضت

پیامبر اسلام بعد از سه سال دعوت مخفیانه، مأمور دعوت علنی عشیره و قوم خود به اسلام شد. بنابراین، ایشان در یک مهمانی که همه اقوام و بزرگان عشیره خود حضور داشتند، آنان را به اسلام دعوت نمود (طبری،

۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۶۴)؛ که آیه شریفه «و انذر عشیرتک الاقربین» (شعراء: ۲۱۴) نیز به این واقعه مهم اشاره دارد. دعوت عشیره از چند جهت قابل ملاحظه است؛ اولاً، برای ایجاد یک انقلاب باید از حلقه‌های کوچک‌تر آغاز نمود. ثانیاً، سابقه مثبت پیامبر در قوم و عشیره خود می‌توانست، در قبول پذیرش اسلام از طرف آنان مؤثر باشد. ثالثاً، احساس قربت خونی و نسبی ایجاب می‌کرد که آنان راحت‌تر به حرف‌های پیامبر گوش دهند و احساس حسادت و کینه‌توزی کم‌تری داشتند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۵، ص ۳۶۶). رابعاً، ایشان مورد طعن دیگران قرار نگیرد که به حضرت بگویند، اول به سراغ خانواده و عشیره خود برو و سپس به سراغ دیگران (رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۲۴، ص ۵۳۶). خامساً، در ابتدای دعوت، گرد آوردن بستگان دور، آسان‌تر از گردهم آوردن قبائل دیگر است؛ اما آنچه برای پیامبر از همه مهم‌تر و حیاتی‌تر به نظر می‌رسید، استخدام قدرت عشیره خود برای پیشبرد نهضت اسلامی بود. البته بنابر شواهد متقن تاریخی این اتفاق رخ داد و پیامبر اسلام توانست از قدرت عشیره خود در مقابل برخورد سخت مخالفان استفاده کند و و یک همگرایی، مبتنی بر قدرت عصبیت قومی، در مقابل قدرت قریش، در مسیر حرکت نهضت اسلامی محقق سازد. امام علی(ع) در نامه‌ای به معاویه به این واقعیت اشاره می‌کند که قریش می‌خواست که پیامبر اسلام را بکشد و ریشه اسلام را بخشکاند، اما «فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوَزَتِهِ وَالرَّمِي مِنْ وَرَاءِ [حَوْمَتِهِ] حَرْمَتِهِ؛ مُؤْمِنًا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ»، اما خدا خواست که ما (بنی‌هاشم) پاسدار دین او باشیم و شرّ آنان را از حریم دین بازداریم. مؤمن ما در این راه، خواستار پادشاهی الهی بود و کافر ما از خویشاوندان خود دفاع می‌کرد» (نهج‌البلاغه، نامه: ۹). اشاره حضرت به «کافر قوم ما»، آن گروه از افراد قبیله بنی‌هاشم است که هنوز ایمان نیاورده‌اند، اما قدرت خود را در راه حفظ پیامبر اسلام قرار گذاشته بودند.

۳-۳. استفاده از قدرت افراد صاحب نفوذ

یکی از راهبردهای مهم پیامبر اسلام جهت تولید قدرت سیاسی برای نهضت خود، استفاده از قدرت کسانی بود که دارای نفوذ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی در مکه بودند. پیامبر توانست با همراه کردن آنان با اسلام، از قدرت آنان در مسیر ادامه نهضت و رسالت خود استفاده نماید. از جمله این افراد جناب ابوطالب، عموی بزرگوار پیامبر اسلام است. شخصیت و جایگاه حضرت ابوطالب به عنوان بزرگ قریش در مکه از مرتبه و جلالت خاصی برخوردار بود و اصولاً یکی از چهره‌های مهم و تأثیرگذار در آن مقطع تاریخی محسوب می‌شد، که دارای نفوذ و قدرت زیادی در مکه و به ویژه در نظام قبیلگی آن دوران بود.

ابوطالب بن هاشم بن عبد مناف عموی پیامبر و پدر بزرگوار امام علی(ع) است که حدود هشتاد سال قبل

از هجرت متولد شد. نام وی عبد مناف و به نقلی عمران است و به جهت نام فرزند بزرگش طالب به ابوطالب مشهور شد. وی رئیس خاندان بنی هاشم و وارث دو منصب مهم رفادت (مهمان‌داری حاجیان) و سقایت (آب رساندن به حجاج) بود (ابن هشام، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۸۹). بنابر روایتی از امیرمؤمنان، ابوطالب عزیز و بزرگ قریش و دارای هیبت، وقار و حکمت بود (یعقوبی، ۱۳۸۴ق: ج ۲، ص ۱۴). درباره جود و سخاوت او نیز گفته‌اند: «روزهایی که او اطعام می‌داد، کسی از قریش اطعام نمی‌کرد» (بلاذری، ۱۴۲۰ق: ج ۲، ص ۲۸۸).

در اسلام آوردن ابوطالب و مسلمان بودن او هیچ‌گونه شک و تردیدی وجود ندارد و اجماع علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت بر اسلام ابوطالب اتفاق نظر دارند. البته تنها بنی امیه و بنی عباس به‌خاطر دشمنی با امام علی (ع) و کاستن منزلت و جایگاه ایشان به دنبال مشرک معرفی کردن ابوطالب بودند، که در جای خود بدان پرداخته شده است. البته گفته می‌شود، ایمان ابوطالب در ابتدای اسلام مخفی بوده است، زیرا در شرایطی که دین اسلام نیاز به یک حامی نیرومند و در عین حال بی‌طرف داشت، شکی نیست که اگر ابوطالب اسلام خود را آشکار می‌کرد، نفوذ خود را نزد قریش از دست می‌داد و پیامبر نمی‌توانست از مقام شیوخیت ابوطالب استفاده نماید (ابن هشام، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۶۱).

حضرت ابوطالب در بزرگه‌های مهمی، از قدرت و نفوذ خود در حمایت از پیامبر استفاده نمود؛ که به‌طور مثال می‌توان به حمایت ایشان در مسئله تحریم اقتصادی قریش علیه پیامبر و مسلمانان اشاره نمود. در جریان تحریم اقتصادی، پیامبر با تکیه بر حمایت کامل و حضور معنادار ابوطالب در شعب تحت محاصره، توانست این سه سال حساس را مدیریت نماید. قطعاً همراهی کامل ابوطالب با پیامبر و مسلمانان در طول سه سال تحریم شدید اقتصادی، یک تکیه‌گاه محکم و اساسی محسوب می‌شد، که پیامبر به خوبی توانست از این قدرت ارزشمند استفاده کامل را ببرد. ابوطالب پیش از رفتن به شعب نیز حمایت خود را از پیامبر تجدید کرد و قریش را به سبب بستن این پیمان ظالمانه نکوهش نمود. اوج جایگاه مهم و استراتژیک ابوطالب برای پیامبر به عنوان یک حامی قدرتمند آنگاه مشخص می‌گردد، که بعد از رحلت ابوطالب متأسفانه بنی هاشم نسبت به حمایت پیامبر دچار تردید شد و این حمایت را کم کرد. لذا پیامبر در سفر به طائف قصد داشت که یک پایگاه جدید قدرت برای خود مهیا کند، که مع‌الاسف با برخورد شدید و هتاکانه مردم طائف روبرو شد. در نتیجه، هنگامی که قصد بازگشت به مکه را داشت به جهت فقدان ابوطالب، شخص دیگری وجود نداشت تا امنیت جانی ایشان را حفظ کند. پیامبر ابتدا به اخنس بن شریق پیام داد و از وی طلب حمایت کرد، که پاسخ او منفی بود. سپس این خواسته را به سهیل بن عمرو مطرح کرد که او نیز استکفام نمود و در نهایت مطعم بن عدی حمایت پیامبر را برعهده گرفت و شخصاً لباس رزم پوشید و با طائفه‌اش وارد مسجد الحرام

شد، تا اینکه پیامبر وارد مکه گردد (طبری، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۳۷۴).
با دقت در این واقعه تاریخی، جایگاه قدرت ابوطالب برای پیامبر کاملاً واضح و آشکار است و لذا هنگامی که پیامبر خبر رحلت ابوطالب را شنید فرمود: «یا عم، ربیت صغیرا و کفلت یتیمان و نصرت کبیرا فجزاک الله عنی خیرا»، «ای عمو مرا در کودکی پرورش دادی و در یتیمی کفالت کردی و در بزرگی یاری نمودی، پس خدایت از من جزای خیر دهد» (یعقوبی، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۳۷۶). با دقت در این سه مورد گفته شده و سایر موارد و با یک نگاه تحلیلی دقیق و عمیق در سیره و رفتار سیاسی پیامبر اسلام در سیزده سال رسالت آن حضرت در مکه مکرره، این نتیجه به دست می‌آید که اصولاً دین اسلام از بدو تولد و حرکت در مسیر رشد و نمو، به دنبال تولید قدرت سیاسی و اقتدار بوده و این مسئله را لازمه گسترش اسلام می‌دانسته است.

پیامبر اسلام خود را صرفاً یک مرشد و دعوت‌کننده به فضائل نمی‌دید و اعتقاد و ایمانش این بود که این ارشاد و دعوت به خوبی‌ها، نیاز به یک مکانیزم اجرایی و یک بازوی عینی و خارجی توانمند دارد و بدون ایجاد، تحقق و تولید قدرت سیاسی، رسالت جهانی آن ابتر و ناقص خواهد بود. لذا از ابتدایی‌ترین روزهای آغاز رسالت، ریل‌گذاری جهت تولید و تحقق قدرت و اقتدار سیاسی را آغاز نمود و در نهایت یک قدرت سیاسی جدید و مبتکرانه ایجاد کرد.

۳-۴. استفاده از قدرت جناح‌های موجود

به‌طور کلی در زمان بعثت پیامبر دو جریان و جناح پر قدرت که هر دو جناح نیز، مبتنی بر نظام قبیلگی بود، در عرصه سیاسی و اجتماعی شبه جزیره عربستان با عناوین اعراب قحطانی و اعراب عدنانی وجود داشت؛ که در ادامه هر یک شرح داده خواهند شد.

۳-۴-۱. اعراب قحطانی

این جریان در جنوب شبه جزیره عربستان ساکن بود و نسل آنان به «یعراب بن قحطان» بازمی‌گشت. این اعراب به واسطه حضورشان در یمن، به اعراب یمانی هم مشهور بودند و به‌واسطه ارتباط با خلیج فارس، دریای عمان و دریای سرخ، زودتر از سایر اقوام عربی، متمدن شدند. قحطانیان دومین طبقه از طبقات عرب بعد از عرب باندۀ شناخته می‌شدند (علی، ۱۹۷۶م: ج ۷، ص ۳۵۴).

۳-۴-۲. اعراب عدنانی

این جریان که یکی از قبایل مهم آن، قریش است، توسط «قصی بن کلاب» جد پنجم پیامبر، در اواسط

قرن پنجم میلادی در صحرای حجاز سکونت داده شدند و مناصب کعبه را برعهده گرفتند (ابن هشام، بی تا: ج ۱، ص ۱۱۹). این دو جناح از نظر اجتماعی و سیاسی در مقابل هم قرار داشتند و هر یک، دیگری را تحقیر می کرد و با یکدیگر دشمنی می ورزیدند. البته این دو جریان، دشمنی درون جناحی هم با هم داشتند (شهیدی، ۱۳۷۵: ص ۱۷۰). واقعیت انکارناپذیر این بود که پیامبر اسلام در قالب چنین نظاماتی و در میان درگیری دو جناح سرسخت با تعصبات شدید عربیت و قبیله‌گی، کار بسیار سختی در پیش رو داشت و به راحتی نمی توانست کار اسلام را به پیش ببرد. پیامبر اسلام برای پیشبرد نهضت، به یک قدرت سیاسی نیازمند بود تا بتواند اولاً، این قبائل را جذب اسلام نماید؛ ثانیاً، اصول و مبانی نظام قبیله‌گی را که با روح اسلام و ارزش‌های انسانی در تضاد بود، اصلاح نماید. تحلیل رفتارشناسی پیامبر اسلام برای هدف پیش گفته در قالب موارد ذیل قابل بررسی است.

۳-۴-۱. استخدام قدرت سیاسی جناح قحطانی

اگرچه جناح قحطانی و عدنانی با هم در حال نزاع، رقابت و درگیری بودند، اما با توجه به تعصبات شدیدی که داشتند، طبیعتاً هر دو جناح نسبت به عدم پذیرش اسلام با هم مشترک بودند. بنابراین، پیامبر طی یک فرایند نسبتاً طولانی توانست، زمینه‌های نفوذ اسلام را ایجاد نماید. توجه به این نکته حائز اهمیت است، که یکی از ویژگی‌های مهم ساخت اجتماعی شبه جزیره عربستان که موجب همبستگی و تحقق وحدت و اتحاد می شد، حلف و هم‌پیمان شدن قبایل بود. حلف‌ها و پیمان‌ها در ساختار قبیله‌ای جزیره العرب و در فقدان دولت مرکزی، حداقلی از نظم و امنیت اجتماعی را برقرار می کرد. حفظ بقاء و امنیت قبایل ضعیف‌تر در برابر حملات دشمن و نیز امنیت مسیرهای بازرگانی، به حلف‌ها و پیمان‌های میان قبایل بستگی داشت (علی، ۱۹۷۶م: ج ۴، ص ۳۸۵). چنین جامعه‌ای که ساختار اجتماعی آن براساس قول، عهد و پیمان استوار شده بود، طبیعتاً با عهدشکنی و پیمان‌گسلی مخالف بود و آن را صفتی مذموم می شمرد. بر همین اساس، پیامبر اسلام برای آنکه بتواند قبایل را هم‌پیمان خود نماید، نیازمند به داشتن یک قدرت و پایگاه اجتماعی-سیاسی بود، که قبایل معجب شوند با این قدرت وارد مذاکره و گفتگو شوند و همین امر باعث پذیرش اسلام از طرف آنان شود.

از آنجا که پیامبر خود یکی از تیره‌ها و عشیره‌های قبیله بزرگ و معروف قریش بود و شخصاً از بنی‌هاشم نسب می برد، سایر عشیره‌های قریش به راحتی نمی توانستند سیادت و قدرت حضرت محمد را به عنوان پیامبر جدید قبول کنند. در نتیجه، بیشترین موانع و سختی‌ها هم به اسلام و هم رسول اکرم، از طرف قریش و قریشیان بود. بر همین اساس، راهبرد پیامبر اسلام این بود که بتواند از جناح مقابل استفاده نماید و قدرت

سیاسی‌ای که در این مسیر لازم داشت از جریان قحطانی کسب نماید. بدین منظور پیامبر از این جناح و دو قبیله بسیار مهم و تأثیرگذار آن به نام «اوس» و «خزرج» که سالیان طولانی با هم نزاع و درگیری شدیدی داشتند، بهره برد. ایشان از نقطه ضعف آن دو قبیله استفاده کرد و با وعده رفع اختلاف بین آنها، قدرت آنان را در مسیر نهضت اسلام قرار داد. در نهایت پیامبر اسلام توانست، قدرت جناح قحطانی (انصار) را به سمت خود بکشاند و با اقلیتی از جناح عدنانی (مهاجرین) زمینه‌سازی ایجاد و تحقق یک قدرت جدید که نه مبتنی بر نژاد، نسب و قبیله، بلکه مبتنی بر عقیده، مذهب، شرافت و کرامت انسانی بود را پایه‌ریزی نماید.

۳-۴-۲. ایجاد اتحاد بین اکثریت جناح قحطانی و اقلیت جناح عدنانی

آغاز مبارزه پیامبر اسلام با نظام قبیله‌گی و جذب و هضم قبایل مختلف در اسلام، در آستانه هجرت تاریخی پیامبر وارد مرحله جدیدی شد. بنابراین، نتیجه و محصول پیمان‌های عقبه ۱ و ۲، ایجاد یک اتحاد بین این دو جناح و پی‌ریزی و پایه‌گذاری یک قدرت جدید سیاسی بود. در واقع بزنگاه اصلی نقشه راه پیامبر اسلام برای تولید قدرت سیاسی، استفاده از جایگاه حمایتی دو قبیله بزرگ و مهم اوس و خزرج بود. در کنار این مسئله، حلقه حامیان و ایمان آوردگان مکه هم لحاظ می‌شد که در مقام عمل، یک شبکه حامی از اکثریت جناح قحطانی و اقلیتی از جناح عدنانی را محقق می‌کرد. این اتفاق برای پیامبر، بسیار فرصت مغتنم و ارزشمندی محسوب می‌شد.

البته پیامبر نیاز داشت تا قبایل دیگر حجاز را نیز جذب نماید؛ اما مهم‌ترین مانع، وجود قبیله‌ای قدرتمند و ریشه‌دار در آن زمان به نام «قبیله قریش» بود، چراکه بسیاری از قبایل دیگر خط و مشی سیاسی خود را از قریش اقتباس می‌کردند. به نقل مسعودی، قریش متشکل از ۲۵ طایفه و عشیره بود که بسیاری از این طوائف جزو مشاهیر و معاریف زمان خود بودند، مانند بنی‌هاشم بن عبدمناف، بنی‌مطلب بن عبدمناف، بنی‌امیه بن عبد شمس، بنی‌اسد بن عبدالعزی و... (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۲۶۹). عناوین «آل‌الله»، «جبران‌الله» و «سکان‌الله» صفاتی بودند که قریش قبل از اسلام با این صفات شناخته می‌شد (علی، ۱۹۷۶م: ج ۷، ص ۲۵). جنگ ابرهه با کعبه و حمایت خداوند از خانه خود، بالاترین افتخار را برای کعبه و اهل آن به همراه داشت، که قرآن در سوره فیل به این واقعه مهم تاریخی اشاره می‌کند.

در واقع حادثه اصحاب فیل یک نوع مشروعیت‌سازی برای قدرت قریش شد و داستان فیل سبب عظمت یافتن قریش نزد عرب‌ها گردید. قریش به جهت عواملی که ذکر شد توانسته بود، حمایت قبایل بسیاری را نسبت به خود جلب کند و از این‌رو به لحاظ قدرت یکی از پرقدرترین قبایل محسوب می‌شد (علی، ۱۹۷۶م: ج ۸، ص ۶۹). لذا پیامبر نیازمند یک قدرتی بود که بتواند قدرت قریش را تحت‌الشعاع قرار دهد، تا

راه برای پیوستن قبایل دیگر به اسلام باز گردد. به عبارت دیگر، پیامبر اسلام با پر قدرت‌ترین قبیله زمان خود یعنی قریش در افتاده بود و قریش به خاطر اهل حرم بودن، تقدس و اعتباری ویژه‌ای که در حجاز کسب کرده بود، رقیبی برای آن یافت نمی‌شد.

شرایط آن زمان برای پیامبر بسیار پیچیده‌تر بود؛ زیرا اولاً، بسیاری از قبایل کوچک‌تر در حجاز به دلیل برتری قریش، خود را به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و دینی تابع قریش می‌دانستند و روی خوشی به اسلام نشان نمی‌دادند. ثانیاً - همان‌طور که تأکید شد - قریش جدا از نفوذ قبیلگی و شرافت عربی، برای قدرت و نفوذ خود، به دلیل داستان ابرهه، مشروعیت الهی و دینی دست و پا کرده بود. در نتیجه، به چالش کشیدن قدرت سیاسی و دینی قریش توسط پیامبر، امری بسیار سخت و نزدیک محال محسوب می‌گردید. بر همین اساس پیامبر اسلام توانست با متحد کردن دو قبیله اوس و خزرج از جناح قحطانی و أخذ بیعت از آنان برای حمایت همه جانبه از اسلام و شخص پیامبر، یک قدرت جدید و نو ظهور را تشکیل دهد، تا زمینه به چالش کشیدن قدرت برتر آن زمان یعنی قریش را فراهم نماید و تکمیل چرخه تبدیل نظام قبیلگی به قدرت سیاسی جدید را به بعد از هجرت موکول کند. ایشان با انجام این ترفند در صدد بود، با تأسیس حکومت و کسب اقتدار سیاسی، در مسیر تضعیف قدرت قریش برآید.

۴. قداست قدرت پیامبر اسلام(ص)

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، پیامبر اسلام در تلاش برای تولید قدرت سیاسی بود؛ زیرا پیامبر بسط و گسترش دین مبین را در گروی قدرتمند شدن می‌دید و قدرت سیاسی را لازمه جهانی شدن دین اسلام می‌دانست. اما این بدان معنا و مفهوم نیست که قدرت برای پیامبر اسلام فی‌نفسه ممدوح و مستحسن باشد و غایت و نهایت جهد و جهد ایشان تولید و کسب قدرت باشد؛ بلکه پیامبر اسلام به مقوله قدرت سیاسی و تلاش در جهت تولید و کسب آن، به افق بالا و بالاتر می‌نگریست. قدرت سیاسی برای پیامبر فی‌نفسه دارای هیچ‌گونه ارزش و اهمیتی نیست و تلاش پیامبر برای کسب و تولید قدرت سیاسی، یک تلاش فرا مادی و غایت‌مندانه است. پیامبر اسلام قدرت سیاسی را در جهت ترویج، تبلیغ و گستراندن دین می‌خواست و در حقیقت، قدرت سیاسی ابزاری برای یک هدف مقدس و والاست که همان نهادینه کردن دین اسلام در گستره گیتی است.

با این تحلیل، تلاش پیامبر برای کسب و تولید قدرت سیاسی جز اخلاقی‌ترین کارها و برترین اعمالی است که خداوند از یک انسان الهی انتظار دارد. بهترین دلیل بر الهی بودن نیت پیامبر در مسیر کسب قدرت

سیاسی پاسخی است که پیامبر گرامی اسلام به حضرت ابوطالب عموی بزرگوار خویش داد، هنگامی که بزرگان قریش به ابوطالب گفتند به برادرزاده‌ات بگو اگر دست از ادعای رسالت بر دارد هر نوعی قدرت و ثروتی که می‌خواهد به او می‌دهیم؛ پیامبر فرمود: «یا عم واللّه لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی علی ان اترک هذا الامر حتی یظهره الله او اهلک فیہ ماترکتہ» (طبری، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۴۰۹). این همان جمله معروف و تاریخی پیامبر است که فرمود: «اگر خورشید را در دست راست و ماه را دست چپ من قرار دهید، هرگز دست از رسالت و قیام بر نخواهم داشت». این پاسخ شنیدنی و دیدنی از پیامبر حاکی از این است که قدرت بدون هدف مقدس در چشم او بسیار حقیر و صغیر بود.

لذا می‌توان گفت، مهم‌ترین تغییر رویکردی که پیامبر در این زمینه ایجاد نمود، تغییر نگاه به قدرت بود. او نشان داد، قدرت طلب بودن می‌تواند یکی از بهترین کارهایی باشد که یک انسان الهی می‌تواند انجام دهد. او به پیروانش نشان داد که اخلاقی زیستن و الهی فکر کردن، منافاتی با قدرتمند شدن ندارد و تولید قدرت می‌تواند در شمار بهترین کارها و مقرب‌ترین اعمال به خدا باشد.

بنابراین، پیامبر اسلام به قدرت، قداست بخشید و قدرتمند شدن را جز بهترین اعمال نشان داد و معرفی نمود. باید توجه داشت که منشأ قداست قدرت پیامبر اسلام بدین جهت است که از یک منبع مقدس تفویض و از یک مسیر اخلاقی و انسانی تولید شده است؛ که قرآن این قدرت مقدس را «ولایت» می‌نامد «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده: ۵۵) و قدرتی که از منبع نامقدس و از یک مسیر غیراخلاقی و غیرانسانی تولید بشود را «طاغوت» نامگذاری می‌کند، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶).

در اسلام منشأ همه قدرت‌ها، قدرت الهی است، چه از نوع ولایت باشد و چه از نوع طاغوت. در این باره قرآن می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (بقره: ۱۶۵)؛ «و لا قوه الا باللّه» (کهف: ۳۹). با این تفاوت که ولایت، قدرت مقدس و پاک و طاغوت، قدرت نامقدس و ناپاک است. به عبارت دیگر، مقوله قدرت در قرآن طولی است، و نه عرضی؛ به این معنا که همه قدرت‌ها در طول قدرت خداست و از خود اصالتی ندارد و قدرت به پاک و ناپاک تقسیم می‌گردد. پس می‌توان گفت که بن‌مایه قدرت پیامبر از دو عنصر ولایت و اطاعت تشکیل یافته، که هر دوی اینها متّصف و پهلوی به پهلوی ولایت و اطاعت الهی است. دو آیه زیر می‌تواند شاهدی بر این ادعا باشد:

♦ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده: ۵۵)؛

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء: ۵۹).

با دقت در آیات قرآن این نتیجه حاصل می‌شود که قدرت در سیره سیاسی پیامبر اسلام، در حقیقت یک

امانت الهی تلقی می‌گردد و پیامبر اسلام خود را امانتدار آن می‌داند که در قرآن به آن اشارت شده است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (احزاب: ۷۳). امام رضا(ع) در تفسیر و تبیین این آیه می‌فرماید: «الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ إِدْعَاهَا بِغَيْرِ حَقِّ كَفَرًا»، «امانت همان ولایت است. کسی که از مسیر ناحق آن را برای خود ادعا کند کافر است» (حویزی، ۱۳۷۰: ج ۴، ص ۳۰۹).

با دقت در سیره و سیرت پیامبر اسلام مشخص می‌شود، اگرچه او با جدیت به دنبال تولید و کسب قدرت سیاسی بود - کما اینکه مفصل بیان شد- اما هیچ‌گاه چهره تابناک او در میان پیروانش به عنوان یک مرد قدرت‌طلب جاه‌طلبانه در میان پیروانش بروز و ظهور نداشت. پیامبر اسلام به دنبال تولید قدرت بود؛ اما شخصیت و هویت وجودی او مبرا از هرگونه حس منفی قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی بود. در سابقه شخصی پیامبر قبل از اسلام نیز هیچ‌گونه ردپایی مبتنی بر ذهنیت منفی مردم نسبت به او، پیرامون قدرت‌طلب بودن یا تمامیت‌خواهانه وجود ندارد.

وقتی او قبل از اسلام به لحاظ امانتداری، صداقت و قداست به «محمد امین» شهره بود، قطعاً ذهنیت مردم به او قدرت‌طلبی منفی و اقتدارگرایی مستکبرانه نبوده است. براساس همین پیشینه مثبت بود که بعد از اسلام هم، اگرچه پیامبر آنان را بر اطاعت خویش فرامی‌خواند، اما در ذهن و افکار آنان، هیچ‌گاه قدرت‌طلب بودن منفی پیامبر خطور نکرد.

در ادامه به شواهدی اشاره می‌گردد که حاکی از پاک بودن ساحت پیامبر از هرگونه قدرت‌طلبی خشن و غیراصولی است:

عموم مردم از افراد خواهان قدرت جاه‌طلبانه نفرت دارند و گریزان هستند؛ در نتیجه، اگر قدرت پیامبر مبتنی بر خشونت و یک قدرت‌طلبی جاه‌طلبانه بود، قطعاً باید همین احساس از طرف مردم نسبت به ایشان باشد؛ حال آنکه ابراز علاقه مردم به حضرت، پهلو به افسانه می‌زند و مردم عاشقانه او را دوست داشتند و عشق و محبت خود را نثار ایشان می‌کردند؛ تا حدی که قرآن نیز به این واقعیت اشاره دارد: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْتَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹).

افرادی که اهل خشونت و قدرت‌طلبی مستکبرانه هستند، اصولاً مخالفان خود را دعوت به اندیشیدن نمی‌کنند و فقط با زبان قدرت و خشونت با آنان صحبت می‌کنند؛ اما قرآن که پیامبر حامل و عامل به آن است، مکرراً به مخالفان پیشنهاد تعقل و اندیشیدن داده است: «إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (زخرف: ۳). ماهیت قدرت‌طلبی خشن و جاه‌طلبانه با عدالت‌خواهی و عدل‌گستری همخوان و همراه نیست و قرابتی بین این دو وجود ندارد؛ حال آنکه به نص صریح قرآن، عدالت‌گستری هدف اصلی و اساسی پیامبر

اسلام است: «فَلِدَلِكْ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ...» (شوری: ۱۵).

۵. نتیجه گیری

در قرآن به وجه بشر بودن پیامبر تأکید و تصریح شده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، «بگو من بشری هستم مثل شما، به من وحی می شود که تنها معبودتان، معبود یگانه است، پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند» (کهف: ۱۱۰). بنابراین، طبق این آیه، اصل در تحلیل شخصیت پیامبر، بشری بودن آن حضرت است، مگر موارد خاصی که در جای خود محفوظ می باشد.

تحلیل رفتاری سیره پیامبر از ابعاد مختلف اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز باید با توجه به این اصل و قاعده باشد. لذا در بحث نگاه پیامبر اسلام به مقوله قدرت و اقتدار سیاسی، اصل بشر بودن پیامبر اسلام باید مورد نظر و ملاحظه باشد و تلاش پیامبر جهت تولید قدرت و اقتدار را باید فارغ از پیامبر بودن حضرت بررسی کرد. ایشان از طرف خداوند مأمور به یک کار بزرگ و رسالت عظیم در روی زمین شده، پس وقتی قرار است دین الهی را در زمین نشر و گسترش دهد، باید ابزار و وسائل مورد نیاز آن نیز فراهم گردد. بنابراین، طبق سنت الهی در زمین، هر امری برای گسترش و پیشرفت، نیاز به اقتدار و سازمان قدرت دارد. لذا پیامبر هم تمام هم و غم خود را به کار گرفت، تا بتواند یک قدرت پاک و حساب شده تولید کند و در خدمت هدف اصلی خود یعنی نشر و گسترش اسلام قرار دهد. در این بین، تلاش برای داشتن قدرت پاک و تولید قدرت مقدس، می تواند از بهترین رفتارها نزد خداوند محسوب شود و صاحبش را مقرب درگاه الهی می نماید و این سخن، ماحصل و نتیجه نهایی این پژوهش می تواند باشد. در نتیجه، تلاش مجاهدانه پیامبر برای تولید قدرت سیاسی به عنوان یک تکلیف دینی و رسالت الهی که برعهده او بود، بهترین دلیل برای مدعای فوق می باشد.

بنابراین، جامعه ایمانی نیز اگر بخواهد در مسیر سیره واقعی و درست پیامبر اسلام حرکت کند، باید در راستای تولید قدرت و اقتدار گام های اساسی بردارد و بر اندیشمندان و دانشمندان فرض و واجب است که این نگاه منفی به تولید قدرت و طالب قدرت بودن را به نقد و چالش بکشند و سیره واقعی و درست پیامبر را به جامعه عرضه نمایند. همان طور که پژوهش حاضر گامی کوچک در این مسیر بزرگ و مهم برداشته است.

سیره پیامبر نشان می‌دهد، کنج عزلت گزیدن و ردای دیانت به تن کردن، لزوماً بهترین کار اخلاقی نیست؛ بلکه حضور در میدان و در افتادن با شیطان در مسیر تحقق ایمان، قطعاً ارج و قربش نسبت به گوشه‌گیری معتزلانه افزون‌تر خواهد بود؛ چراکه به گواهی تاریخ، اسلام در طول حیات خود، ضربه‌های مهلکی از این تفکر اعتزالی متحمل شده است؛ چراکه به مسلمانان گفته شد، یا اخلاقی زیست کنید، یا ردای اخلاق را کنار زنید و ردای قدرت بر تن کنید!! اما اسلام ناب و اصیل، قدرت را ارج می‌نهد و مسلمان را قدرتمند می‌پسندد؛ زیرا این قدرت می‌تواند، باعث استعلا و علو دین او شود.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- ابن سعد، محمد بن سعد (۱۹۶۰م). *الطبقات الكبرى*. تحقيق محمد بن عبدالقادر عطاء. بيروت: دارالكتب العلميه، ج ۱.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملك (بی تا). *سيره النبی*. بيروت: دارالفکر، ج ۱-۲.
- بلاذری، احمد بن عیسی (۱۴۲۰ق). *فتوح البلدان*. بيروت: دار مکتبه الهلال، ج ۲.
- حویزی، علی بن جمعه (۱۳۷۰). *تفسیر نور الثقلین*. قم: نشر اسماعیلیان، ج ۴.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۳.
- رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). *التفسیر الكبير*. بيروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲۴.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۵). *تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱۶.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۸ق). *تاریخ طبری*. بيروت: دارالكتب العلميه، ج ۷، ۲.
- علی، جواد (۱۹۷۶م). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*. بيروت: دارالعلم، ج ۴، ۷-۸.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. قم: دارالهجره، ج ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۴۲۰ق). *تفسیر نمونه*. قم: دارالكتب الاسلاميه، ج ۱۵.
- واقفی، محمد بن عمر (۱۹۶۶م). *المغازی*. تحقيق جونز مارزدن. بيروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۸۴). *تاریخ یعقوبی*. تحقيق عبدالامير مهنا. بيروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱-۲.